
کلید واژه‌ها:

نفس، روح، نور، قلب

نور و ظلمت / فصل پنجم: روایتی از قرآن

در آیه‌ی نور، خدا را نور آسمان‌ها و زمین می‌خواند اما در انتهای آیه، ناگهان متوجه می‌شویم این نوری نیست که همه جا را روشن کرده باشد بلکه تمثیلی همچون سوسوی چراغی در بیابان یا ستاره‌ای در گوشه‌ی آسمان است که کاروان‌ها می‌توانند در شب جهت حرکت خود را بیابند

نور و ظلمت، در ارتباط با روح و نفس

زن و زمین، در بسیاری از مضامین دینی، گاهی ظلمت و گاهی پناهگاه ظلمت دانسته شده است. به روایت تورات، حوا به عنوانِ نمادِ "زن" و به عنوانِ مادرِ زندگان، از سویی فریب خورده‌ی شیطان بود و از سویی دیگر اغواگرِ شوی خود آدم. البته در آن داستان شیطان صورتی مارگونه داشت که زیرکی زهرآلود را نمایندگی می‌کرد. در قرآن اما نامی از حوا در میانه نیست در عوض "نفس" را طرح می‌کند که ظلمتِ آن پناهگاهی برای شیطان دانسته شده است "نفس" برای هر آدمی اعم از زن و مرد است، حتی رسولان هم از نفسِ خود در امان نیستند.^۱ یعنی چنان نیست که تیرگی زهرآلود در جانِ زن باشد و روشنایی نجات در جانِ مرد. بلکه هر دو جنس به یکسان با ظلمات درون خود همزادند. به گمان من، این از تفاوت‌های اساسی و جدی میان روایت تورات و قرآن است.

در روایتِ تورات، ابتدا آدم به عنوان جنس مذکر آفریده شده است و سپس حوا به عنوان جنس مؤنث از پهلوی آدم گرفته شده است،^۲ اما در قرآن نه تنها اشاره‌ای به این‌گونه آفرینش ندارد بلکه نخستین آفرینش از چیزی بنام "نفس واحد" صورت گرفته است که با ضمیر مؤنث از او یاد شده و سپس از همان نفس واحد، زوج او را پدید آورده است:

^۱ - سوره‌ی دوازدهم (یوسف) آیه‌ی ۵۳

^۲ - پیدایش، باب دوم، آیات ۲۱ و ۲۲

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً/پروا گیرید پروردگارتان را، همان که شما را از یک نفس آفرید و جفت او را هم از همان آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری پیراکنده،.....

"نفس واحد" را از چند منظر می توان نگاه کرد. نخست اینکه، همه‌ی انسان‌ها اعم از مرد و زن و اعم از هر قبیله و نژاد، منشاء واحدی دارند که آن منشاء، مؤنث است و همه را از زهدان خود در زمین پراکنده است. دوم، نفس واحد را می توان به معنای صفاتِ همانند و مشترکِ همه‌ی انسان‌ها دانست؛ حتی می توانیم گامی فراتر بگذاریم و نفس واحد را به معنای ویژگی‌های روانی مشترکِ همه‌ی جان‌داران اعم از انسان و دیگر جانوران بشماریم. و سوم اینکه، در این آیه از جفت یا زوج "نفس واحد" با ضمیر مذكر یاد شده است، جنسِ مذکری که از همان نفس واحد است و از او پدید آمده، احتمالاً به این معنا که در ویژگی‌های نفسانی، جنسِ مذکر، چیزی جدا بافته و متفاوت از جنسِ مؤنث نیست. این گونه نیست که یکی زمینی و آن دیگری آسمانی باشد. اگرچه در این آیه به هر حال ابهاماتی هم هست، در عین حال آنچه بیشتر جلب نظر می کند همان نفس است که مادرِ همه‌ی زندگان شمرده شده و نفسِ هر جاندار، ویژگی‌های او را در خود تعبیه دارد.

همچنین، از آنجا که "نفس" بن‌مایه‌ی حیات و شور زندگی در هر آدمی و هر جانوری دانسته شده است، گریزی از آن نیست. این که در برخی از مضامین عرفانی، کشتنِ نفس توصیه شده است، ظاهراً باید مرادشان کشتن هواها و امیال نفس بوده باشد و گرنه قتلِ نفس را می توان به معنای خودکشی هم تلقی کرد.

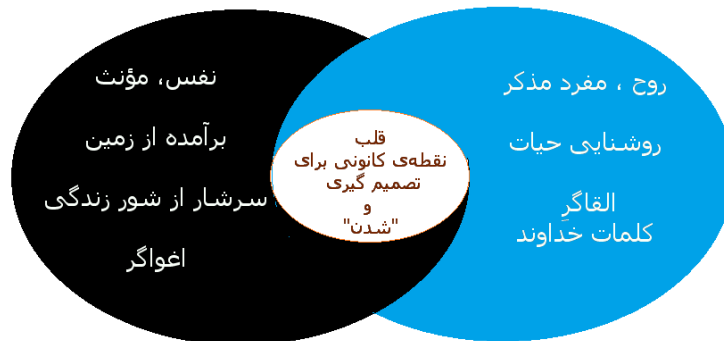
نفس با همه‌ی محتویات زندگی ساز و شورمندانه‌اش، عالمِ ظلمات دانسته شده است، عالمی که شاید ریشه در دورترین جنگل‌های آفرینش دارد و بنِ حیاتِ هرکسی، برآمده از همان "نفس واحد"ی نخستین شمرده شده است، همه‌ی وسواس‌ها، ترس‌ها، اشتیاق‌ها، آرزوها و تجربه‌های اجداد ما را در غارهای هزارتو و تاریک خود دارد. نفس، خواسته‌های خود را به قلبِ آدمی متبادر می کند. تاریکیِ نفس، یکی هم از آن جهت دانسته شده که نفس هرکسی، تنها دغدغه‌ی حیاتِ خود را در همین حیاتِ کنونی دارد بی آنکه برای دیگران حدود و حرمتی قایل باشد. این مورد را به ویژه در سوره‌ی نور که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد می بینیم.

گمانم لازم به یادآوری باشد که در انسان‌شناسی قرآن با سه قلمرو مواجه هستیم که عبارتند از نفس، روح، و "قلب" این هر سه نام را می توان مضامینی استعاره‌ی دانست که برای فهم بهتر انسان از خویش وضع شده‌اند.^۱

^۱ - در بخش فرهنگ واژگان این سه نام را جداگانه ریشه یابی کرده و توضیح داده‌ام

در برابر "نفس" که به انبان هزارتوی تاریک می ماند و انواع امیال را در پناه خود گرفته، از گوهری مجرد و روشن به نام "روح" سخن رفته که از خدا است و هرکسی می تواند به یاری او نفس خویش را به سوی روشنائی و خردمندی رهنمون شود.

در مضامین قرآنی تصمیم گرفتن برای انجام هر کاری، به مغز ربطی ندارد بلکه به قلب مربوط می شود احتمالاً کار مغز پیدا کردن راهی برای به اجرا در آوردن مصوبات قلب می باشد.^۱



طرحی فرضی بر اساس تلقی من از نقش روح و نفس و قلب در انسان شناسی قرآن

بر اساس این گونه انسان شناسی، اگر چراغی از جنس روح در خانه‌ی قلب روشن نباشد بسا که آدمی امیالی خودخواهانه را برگزیند که به ویرانی و تباهی بیانجامد. یا آن که تمنیات زندگی را به گونه‌ای تدارک ببیند که فرجامش در ظلمات باشد. آن چراغی که در قلب هرکسی امکان روشن شدنش هست، ظاهراً همان قبسی است که مردمان می توانند از روح یگانه‌ی خداوند بگیرند و در خویش برافروزند تا در روشنائی آن، درست از نادرست و عشق از هوس باز شناسند.

حتی می توان گفت که در این حالت، نوعی ازدواج معنوی میان نفس که مؤنث دانسته شده و روح که مذکر خوانده شده است اتفاق می افتد. این ازدواج مقدس تا حدودی شبیه به همان داستانی است که در باب بیست و پنجم انجیل یوحنا آمده است. حاصل این ازدواج معنوی می تواند به آیین نوزایی و تولد مجدد نیز بیانجامد. در این نگاه، دوگرایی (دوآلیسم) که در مضامین انجیل‌ها به آن اشاره شده بود، احتمالاً به نوعی تعامل می رسد. به تعبیر دیگر، در این طرح، نفس کشتنی نیست، بلکه در تعامل با روح، والایش می یابد و زایشگرِ هویتِ حقیقی انسان می شود.^۲

۱ - باز هم لازم می دانم نکته‌ی دیگری را یاد آوری کنم که در این نوع انسان شناسی، "قلب" تا حدودی همان معنایی را دارد که امروزه برای "مغز" قایل هستند.

۲ - طرح کلی این والایش یافتن را در کتاب حج، بخش مناسک نوزایی آورده‌ام

حتی داستان مریم و روح خدا و تولد عیسی را هم می‌توان با همین سنخ از انسان‌شناسی که در قرآن آمده تاویل تازه‌ای نمود. مریم، زن است، و در نگاه نخستین، می‌تواند نماد زمین و نماد نفس هم باشد، اما با القاء روح خداوند در وی، دگردیسی پیدا می‌کند و شایستگی آن را می‌یابد تا آبتن "کلمه‌ی نجات" شود.

تمثیل ده باکره

این تمثیل که در انجیل یوحنا آمده بود،^۱ به گونه‌ای دیگر در قرآن نیز بازخوانی شده است که متناسب با همین انسان‌شناسی خاص قرآن باشد. در آن تمثیل، پنج دانا بودند و پنج نادان، چون انتظارشان به درازا کشید و شب از نیمه گذشته بود، آن پنج نادان را خواب فرو می‌گیرد و چراغ‌هایشان خاموش می‌شود. هنگامی که داماد از راه می‌رسد تنها همان پنج نفری را بر می‌گزیند که دارای مشعل‌های روشن هستند. پنج نادان که مشعل‌هایشان خاموش شده است از پنج دانا درخواست روغن چراغ می‌کنند:

أما دانیان در جواب گفتند، نمی‌شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشنده‌گان رفته، برای خود بخرید. و چون بجهت خرید می‌رفتند، داماد برسید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.^۲

این تمثیل در آیه‌ی سزدهم از سوره‌ی حدید به این‌گونه بازخوانی شده است:

آن روز که مردان و زنانی [به راه یافتگان] گویند: درنگ کنید ما را، تا از روشنایی شما روشنایی خویشتن را بر افروزیم. ایشان را گویند- بازگردید، به آنجا روید که ایمان آورندگان برای خود روشنایی آوردند، از آنجا نور بجوید. آن‌گاه میان آن دو گروه دیواری زنند [چون بارویی بر گرد شهری] بر آن بارو دری بود، اندرون آن رحمت، و بیرون آن عذاب.

همان‌گونه که روایت انجیل‌ها از نور و ظلمت، به نحوی با متون عهد عتیق ارتباط می‌یافت، به همان‌گونه روایت قرآن نیز با انجیل‌ها و تورات چنان مرتبط است که می‌توان برخی مضامین عهد قدیم و جدید را پیش‌زمینه‌هایی برای بازخوانی نور و ظلمت در قرآن دانست. در این بازخوانی، به جای پنج باکره‌ی دانا و پنج نادان، مردمانی اعم از زن و مرد مطرح شده‌اند. همچنین هیچ اشاره‌ای به تعداد آنان نیست. پیش‌تر به اشاره گذشت که منظور از پنج دانا و پنج نادان، می‌تواند پنج حواس باطنی و معنوی و پنج حواس ظاهری و مادی

۱ - نک: بخش چهارم نور و ظلمت، روایتی از انجیل‌ها.

۲ - یوحنا، باب ۲۵

باشد که مطابق آموزه‌های انجیل‌ها، آنچه مادی و وابسته به زمین است در تضاد با روح و معنا می‌باشد و برای رفتن به ملکوت باید ملک و ماده را که از جنس ظلمت است رها کرد. ظاهراً در تمثیل قرآن، این دوگرایی (دوآلیسم) جسم و روح برداشته شده است

در هر دو تمثیل انجیل و قرآن نکته‌ی مشترک و قابل تاملی هم می‌توانم نشان دهم که به اکتسابی بودن این نور مربوط می‌شود و اغلب به عقل جزئی یا خرد اکتسابی هم تعبیر شده است.

نور معنوی انسان:

افزون بر نور طبیعی که به ماه و ستاره و خورشید نسبت داده شده، همچنین در قرآن از دو گونه "نور معنوی" سخن رفته است. یکی نور خدا که روشنایی آسمان‌ها و زمین معرفی شده است و دیگری همان کلماتی است که هرکسی می‌تواند از نور خدا کسب کند.^۱

در تمثیل دیگری از قرآن، کسانی را که فاقد روشنایی هستند این‌گونه تصویر می‌کند که در زندگی خود، آتشی می‌افروزند تا به آن آتش پیرامون خود را ببینند، خدا روشنایی آن‌ها را می‌رباید و در ظلمات رهایشان می‌کند.^۲ توجه به معنای دو واژه‌ی نور و نار هم در تمثیل فوق بسی قابل تامل است. این دو واژه به لحاظ لغوی و معنایی خویشاوند و دارای ریشه‌ی واحدی هستند همچنین در متن قرآن، "نار" از ویژگی‌های شیطان دانسته شده است و نور از ویژگی‌های خدا، آیا این شباهت، می‌تواند شباهتی معنادار هم بین خدا و شیطان را برساند؟

نور خدا:

ظاهراً مهمترین آیه در باره‌ی روشنایی خدا، همان است که در سوره‌ی نور نقل شده است. هم خود آیه و هم سوره‌ای که این آیه در آن است "نور" نام گرفته. بنا بر این انتظار کسی که این سوره را مطالعه می‌کند می‌تواند این باشد که معنای نور را در این متن بیابد.

نقل است که این سوره در مدینه نازل شده است،^۳ روزگاری که مسلمانان قدرت نبرد با مخالفین خود را پیدا کرده بودند. در عین حال هیچکدام از آیات آن در باره‌ی جنگ و جهاد و حتی مناسک و عبادات نیست،

۱ - سوره‌ی بیست و چهارم (نور) آیه‌ی ۳۵

۲ - مَتْلُوهُمْ كَمَثَلِ الْآزِيِّ اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ / سوره‌ی دوم (بقره) آیه‌ی ۱۷

۳ - ابو عبد الله زنجانی، تاریخ جامع قرآن کریم، چاپ دانشگاه الازهر قاهره

بلکه همه در مورد چگونگی روابط مردم یک جامعه با یکدیگر است. مثل چگونگی مواجهه با زناکار، یا چگونگی مواجهه با تهمت زندگان و دروغگویان، چگونگی حفظ حدود و حرمت نگاه، و مباحثی از این دست.

ممکن است برخی از روش‌های ارائه شده، در این روزگار که ما هستیم، چندان قابل دفاع نباشد اما به لحاظ طرح ارزش‌های انسانی در یک جامعه‌ی بدوی و عبور از جاهلیت و تعصب‌های کور، بسیار قابل تأمل است.^۱ از این نگاه، می‌توان گفت که یکی از مهمترین معانی روشنایی، پدید آوردن وضعیتی است که افراد جامعه بتوانند با نگاهی انسانی‌تر حدود و حقوق یکدیگر را رعایت کنند. در میانه‌ی همین آیات، آیه‌ی مشهور نور قرار گرفته است:

خدا نور آسمان‌ها و زمین است. نورش در مثل، چون روزنی است که در آن چراغی باشد، و چراغ در آبگینه‌ایست، و آبگینه، گویی ستاره‌ایست درخشان. افروخته می‌شود از [روغن] درخت زیتون مبارک، که نه در طلوع خورشید است نه در سایه‌ی غروب.^۲ روغن آن به‌زودی روشن شود گرچه آتش زنه‌ای بدان نرسد. نوری است بر نور. خدا به نور خویش، هرکه را خواهد راه می‌نماید. و این مثل‌ها را خدا برای مردمان می‌زند. او به همه چیز داناست

تصویری که در این تمثیل آمده، متناسب با شرایط زمان و مکان روزگار بعثت است. روزگاری که به دلیل گرمای طاقت فرسای حجاز در روز، سفرهای شبانه رایج بود و در ریگستان‌های حجاز، سوسوی چراغی از دور، یا درخشش ستاره‌ای آشنا در آسمان، جهت حرکت را برای مسافر مشخص می‌کرد.

در برابر انواع روغن‌چراغ‌هایی که مورد استفاده قرار می‌گرفت، ظاهراً روغن زیتون صاف شده، شفاف‌ترین و گیراترین روشنایی را داشته که در آیه‌ی فوق به گونه‌ای استعاری به آن اشاره شده است. منظور از "گیراترین" زود روشن شدن آن است^۳ چندانکه حتی نیازی به آتش زنه ندارد.

۱ - به‌ویژه آیاتی که امروزه به عنوان آیات حجاب شناخته می‌شود از اهمیت چشمگیری برخوردار است. اگرچه این آیات در مضامین فقهی بازم به تحریف گرفتار شده است برای نمونه نگاه کنید به مقاله‌ی «کند و کاوری در مسئله‌ی حجاب»

۲ - لاشرقیه و لاغربیه، ستاره‌ای که بودنش، به شرق و غرب یا به طلوع و غروب خورشید ربطی ندارد.

۳ - مثل بنزین یا الکل در مقایسه با روغن موتور

تشبیه آن چراغ روشن به ستاره‌ای درخشانده، افزون بر معناهای دیگر، یکی هم به همین دلیل بی‌دود بودن آن است. در تورات بارها اشاره شده است که روغن چراغ خانه‌ی قدس باید از زیتون مصفا باشد.

زیتون، نماد روشنی و شاخه‌ی زیتون نماد صلح بوده است. در قصه‌ی طوفان نوح، هنگامی که طوفان فرومی‌نشیند، خبر این فرونشستن طوفان را کبوتری برای نوح می‌آورد که برگ زیتونی در منقار خود داشت.^۱ عیسی مسیح نیز بسیاری از موعظه‌های خود را جایی برگزار می‌کرد که به کوه زیتون شهرت یافت.

از شرح عناصر تشکیل دهنده‌ی این تمثیل‌ها که بگذریم، نکته‌ی مهمتر در این است که در ابتدای آیه، خدا را نور آسمان‌ها و زمین می‌خواند و در انتهای آیه، ناگهان متوجه می‌شویم این نور همچون سوسوی چراغی از دور یا چون ستاره‌ای در گوشه‌ی آسمان بیشتر نیست. در اینجا ظاهراً با نوعی تناقض مواجه می‌شویم. اگر خدا نور آسمان‌ها و زمین است، پس باید همه‌ی آسمان‌ها و زمین از روشنایی او روشن باشند نه تصویر شب و بیابان و سوسوی چراغ و ستاره.

گمان می‌کنم تاویل این تمثیل را می‌توان با داستان هبوط هم‌آهنگ دانست. آدمی در این هستی، با همه‌ی کسان و خویشاوندان و امکاناتی که برای خود فراهم می‌کند، باز هم اگر خود را نفریبد، هبوط خویش را در برهوت تاریک و تنهایی می‌تواند حس کند.

شیطان هم که تمثیلی از شرارت و ظلمت است که در این برهوت حضور دارد و با آنکه خداوند به او « إِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي » گفته است،^۲ در عین حال تا روز پسین و تا جهان نوساخته‌ای که اندک اندک شکل می‌گیرد، همچنان بوده و هست و خواهد بود و به تعبیر ابن جوزی،^۳ ابلیس چندان طرار هست که هرکسی را با همان دلبستگی‌هایش بفریبد چندان که برای دین‌داران هم می‌تواند به کسوت دین درآید و به نام دین و خدا، خلق را به ظلمت و تباهی فرو غلطاند.

دشواری ما در مورد فهم و شناخت دغدغه‌ها و امیال خویش، هنگامی بیشتر می‌شود که این ظلمت را فرافکنی نموده و آوردگاه شیطان را نه در نفس خویش بلکه در دیگران تصور می‌کنیم. پیش‌تر به اشاره گذشت که

۱ - پیدایش، باب هشتم آیه ۱۱ / در این داستان، فرونشستن طوفان، به مثابه‌ی فرونشستن خشم یهوه نیز می‌باشد.

۲ - وَ إِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ یَوْمِ الدِّینِ / سوره‌ی سی و هشتم (ص) آیه‌ی ۷۸

۳ - اشاره به کتاب تلبیس ابلیس، اثر ابوالفرج بن جوزی، عالم حنبلی متولد اوایل قرن ششم هجری در بغداد

در مضامین قرآن، حتی رسولان از نفس خویش در امان نیستند. از این جهت، آگاهی ما به خویش، هنگامی می‌تواند به واقعیت نزدیک شود که از جدال نور و ظلمت در خویش هم با خبر شویم.

بعد از درک هیبوط، تنها سرمایه‌ی آدم برای رهایی از ظلمت خویش، کلماتی دانسته شده که از خداوند تلقی کرده است.^۱ از آیات قرآن چنین بر می‌آید که هرکس مبتلای کلمه‌ای از کلمات او شده باشد، و زخم او بر جان داشته باشد، به این آگاهی می‌رسد که آدمی "بودن" نیست، "شدن" است.

از منظر دینی، آدمی مسافر است، و این کلمات اگر چه به مثابه‌ی چراغی باشد در قلب آدمی اما اگر راهی پیدا و جهتی مشخص نباشد، چه حاصل؟ شاید خاستگاه سخن حافظ از تجربه‌ی همین حس غریب بوده باشد که می‌گوید:

در این شب سیاهم، گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

در سوره‌ی نور از سویی به حرمت‌ها و ارزش‌های انسانی و اجتماعی اشاره دارد و از سوی دیگر، گویی خدا مقصد است، آینده است که نور او باید درخششی باشد در افق تا جهت راه را برای آدم‌ها و برای کاروان هستی مشخص کند. پس معنای نوری بر نوری (نور علی نور) شاید یکی هم همین باشد که نور او در افق آینده، با کلمه‌ای که از کلمات او که در دل آدمیان فروزان شده، بر هم انطباق می‌یابند و یک دیگر را تایید می‌کنند.

در باره‌ی تاریکی نیز عکس همان تمثیل را می‌توان در قرآن مشاهده کرد که ظلمتی بر روی لجه چنان خود را می‌گستراند که آدمی از مشاهده‌ی دست خویش هم ناتوان است.^۲ به تعبیر دیگر، هنگامی

شهریور ۱۳۹۳ / مشهد / ویرایش در بهمن ۱۳۹۹

۱ - اشاره به آیه‌ی سی و هفتم در سوره‌ی بقره

۲ - اشاره به آیات سی و نه و چهلم همان سوره